کاشت نهالی به یاد تورج شعبانخانی

مدتی است پارک خانه هنرمندان ایران از نهال‌هایی به یاد هنرمندان و مفاخر هنر میزبانی می‌کند. در تازه‌ترین مورد، قرار است امروز صبح، نهالی به یاد زنده‌یاد تورج شعبانخانی در خانه هنرمندان ایران کاشته شود؛ آهنگساز و خواننده‌ای که خالق بسیاری از خاطره‌انگیزترین آثار موسیقی پاپ در چند دهه اخیر بوده است.

خبر را گلناز عالین، همسر شعبانخانی به جام جم داده و دراین‌باره می‌گوید: «قرار بود نهالی به یاد تورج در پارک بهجت‌آباد کاشته شود اما با شکل‌گیری مجموعه‌ای از نهال‌ها برای مفاخر هنر در پارک خانه هنرمندان، قرار شد آنجا این اتفاق بیفتد». آن‌طور که عالین به جام جم می‌گوید، این نهال امروز دوشنبه ۱۸ اسفند، ساعت ۱۱



به یاد تورج شعبانخانی در حد فاصل تالار هنر و تماشاخانه ایرانهشر و به همت شهرداری منطقه ۶ تهران کاشته خواهد شد. در عین حال قرار است کتاب گفت‌وگوی بلند کیکاووس زیاری با تورج شعبانخانی در قالب کتابی با عنوان «همسفر تنها نرو» در انتشارات افراز منتشر شود. شعبانخانی ۱۸ آذر ۹۸ درگذشت.

گفت‌وگو با راغب گلزار، نویسنده کتاب «عصرهای کریسکان» به بهانه تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب

کردستان، ناشناخته و بکر است

کتابی که امروز تقریظ رهبر معظم انقلاب بر آن رونمایی شده، خاطرات امیر سعیدزاده است به قلم کیانوش راغب‌گلزار. نویسنده کتاب اهل اسدآباد است؛ کرد ظ زبان و فرهنگ از لک‌ها محسوب یمه‌اول سال ۱۳۵۷ را در همدان درس م در کرمانشاه. به محض این‌که سپاه اه شد و جزو اولین گروه‌های اعزامی به در جریان مبارزات و همکاری با سپاه در ت جبهه به همراه برادرش و حسن مراد کومله شد. کتاب عصرهای کریسکان رت است و البته شرایط شهرهای غربی روزهای انقلاب.

ین داستان رفتید؟

موضوعات دیگری هم بود که برخی شتند مانند غائله کردستان که اب شهرها و پادگان‌ها و... را تصرف نظامی را غارت کرده‌بودند. در منطقه ان غربی و قسمت‌هایی از استان اغتشاش و شورش عمومی روبه‌رو نبرد حق علیه باطل و مرزهای غربی جدی شده‌بود. از یک سو رزمندگان از ضدانقلاب قرار می‌گرفتند و از سوی خسارت زیادی به مردم محلی زد؛ ه منافقین، سلطنت‌طلب‌ها و دیگر ب با یکدیگر و برخوردهای متعارض گم کرده‌بود. این موقعیت به‌نظرم ذابی برای نوشتن کتاب باشد.

عیت سردرگمی برایمان شرح دهید.

شما حق ندارید نماز بخوانید، ت مذهبی بپردازید، باید کمونیست گفت ما باید از ایران جدا بشویم. طلب‌ها هم دنبال جذب افراد و ه حکومت مورد نظر خودشان را به‌پا و به‌هم ریختگی، مردم نمی‌دانستند و کدام قانون باشند. امروز به مسجد خواندند و فردا به جرم نماز خواندن

انقلاب چه عواملی باعث تکثر این

تاریخی داشت، یعنی از زمانی که اباد اعلام خودمختاری کرد و توسط د، تکثر آغاز شده‌بود. تکثر در این ونالیستی و خودمختاری داشت و ران هم همچنان در این کشاکش ارتی ملت کرد احساس می‌کرد که در ها اجحاف شده و سرکوب شده‌اند. از هرچیز به ظلم و ستم حکومت پهلوی برمی‌گشت و این‌که انقلاب اسلامی برای ملت کرد یک فرصت محسوب می‌شد که متاسفانه همین فرصت هم از مرد کرد دریغ شده‌بود و سعی در سرکوب آن داشتند.

مواجهه مردم با انقلاب اسلامی چگونه بود و چه نسبتی تعیین کردند؟

گروه‌های مختلفی از مردم وجود داشتند اما اکثریت مردم کردستان در جبهه نظام و انقلاب بودند. گروه‌هایی با حمایت‌های ماموستاها شکل گرفت و گروه‌های دیگری به نام اسلام سنتی که طرفدار انقلاب بودند. این‌طور نبود که همه مردم به سمت گروهک‌های منافق بروند اما گروه‌های ضدانقلاب با ظرفیت‌های ظاهری، جوانان را بیشتر تحریک می‌کردند.

پوشیدن لباس و دشنه به‌دست گرفتن و مأموریت مختلف زن و مرد و مقرهای اشتراکی، یک جاذبه‌های گروه‌های ضدانقلاب بود که هیجان ایجاد می‌کرد و متأسفانه برخی جوانان به سمت آنها کشیده شدند. من در دل این کوچه پس‌کوچه‌ها و روستاهایی که به‌عنوان اسیر گشتم، نگاه‌های مردم و برخوردها و کمک‌هایی که به ما می‌کردند را دیده‌ام و مطمئن هستم که مردم دل‌شان با ما بود ولی خب به‌ظاهر احتیاط می‌کردند و مجبور بودند با آنها باشند.

بلافاصله بعد از انقلاب نیروهای مخالف به ضدانقلاب تبدیل شدند یا قبل از انقلاب هم با وقوع آن زاویه داشتند؟

نمی‌شود گفت که ضدانقلاب بودند. خلأ و نقصان‌های موجود در مدیریت جامعه باعث شده‌بود که وارد میدان شوند و همزمان با بروز آنها، سلطنت پهلوی متزلزل شده‌بود و فضا برای اظهار وجودشان بیشتر مهیا شد. استانداری، پادگان‌ها و سایر مکان‌ها به دست این افراد افتاد که به صورت شورایی آن را اداره می‌کردند اما کمی بعد مسائل و برخوردهای ناشایستی که با مردم کردند و اتفاقاتی که افتاد، درگیری‌هایی به‌دنبال داشت در حالی که آیت‌ا... طالقانی برای خواباندن غائله، بسیار با آنها همراه شده‌بود و هیاتی را به منطقه اعزام کرده‌بود.

این موضوع به قبل از شروع جنگ تحمیلی برمی‌گردد؟

بله، قبل از حمله عراق.

وقتی جنگ شروع شد به سمت مناطق کردنشین رفتید؟

بله، وقتی که جنگ شروع شد، نیروهای نظامی و ارتشی و سپاه به سمت جبهه مریوان رفتند و همین باعث تعارض شد. ضدانقلاب‌ها می‌گفتند سپاه از قرار خود عدول کرده‌است و نباید از پادگان خارج شود. خب، سپاهی‌ها می‌خواستند به مرز بروند و با دشمن بجنگند. همین باعث شد که دوباره تنش‌ها پررنگ شود و دست به اسلحه بردند و شروع به جنگ مسلحانه کردند.

کمتر شنیده‌ایم که قرار بود سپاه در پادگان مستقر باشد.

اصلا فلسفه این‌که پیشمرگان مسلمان ایجاد شد به این علت بود که قرار شده‌بود سپاه در پادگان مستقر باشد. حسن‌نیت، سپاه را مجبور به ماندن در پادگان‌ها کرد. شهید محمد بروجردی، سازمان پیشمرگان مسلمان کرد را ایجاد کرد. ایشان گفت معتقد بود حالا که سپاه نمی‌تواند بیرون بیاید، مردم خودشان می‌توانند از خودشان دفاع کنند و این مبنای تشکیل سازمان پیشمرگان مسلمان کرد شد.

پس یک تفاوت خیلی مشخصی جنگ و مرزهای ما در مناطق کردنشین با جنوب داشت. آن هم این بود که ما هم صدام و عراق را داشتیم و هم گروهک منافق.

بله. وقتی که ما وارد مریوان شدیم، با وجودی که به مریوان از نظر امنیتی قوم غرب می‌گفتند ولی شب‌ها واقعا نمی‌شد بیرون آمد. روز منطقه در دست سپاه بود و شب‌ها در دست منافقان؛ حتی در کوچه‌های شهرها جرات نمی‌کردی بیرون بیایی، چون مثل سایه دنبال نیروهای نظامی- امنیتی بودند. یعنی رزمندگان هم باید در مرز عراق می‌جنگیدند و هم حواس‌شان به پشت سرشان باشد. منافقان جسارت جنگ روبه‌رو را نداشتند و همیشه کمین می‌کردند و در کوره‌راه‌هایی که یک بسیجی و یک سرباز خسته می‌خواهد به خانواده‌اش سر بزند کمین می‌کردند.

شما ۱۰ ماه آنجا بودید و بعد اسیر شدید؟

من البته ۱۰ ماه بعد از شروع جنگ اسیر شدم. دو ماه در مریوان بودم و بعد عملیات شد و بعد از عملیات مجروح شدم و تقریبا مردادماه سال ۱۳۶۰ بود که ما را در راه برگشت در مسیر بین مریوان و سنندج در مینی‌بوس اسیر کردند. به دلیل عمل چشمم باید از مریوان به بیمارستان سنندج می‌رفتم. در مینی‌بوس عادی نشسته‌بودم. در مسیر روستایی به نام جانوره بعد از پیچ معروف روستا، کمین زدند و اسیر شدیم.

شما اسیر دموکرات شدین؟

نه، ما اسیر حزب کومله بودم.

با امیر سعیدزاده، راوی کتاب هم در آنجا آشنا شدید؟

مردادماه اسیر شدم ولی با آقاسعید مرودشتی تقریبا در زمستان آشنا شدم. از مریوان پیاده آمدیم تا پشت سنندج و از پشت سنندج هم پیاده رفتیم تا بوکان و از بوکان تا سردشت؛ همه این پیاده‌روی‌های شبانه‌روزی ۴۵ روز طول کشید. همه راه را پیاده رفتیم تا به سردشت رسیدیم. راه می‌افتادیم تا ظهر می‌رسیدیم به یک روستایی، بعد ما را به زور داخل خانه‌های مردم می‌بردند و ناهار و شام می‌خوردیم.

شما در «عصر کریسکان» از خطرات خودتان با آقای سردستی چیزی ننوشتید و ایشان هم چیزی نگفتند؟!

من نمی‌خواستم خیلی به خودم بپردازم. ایشان می‌خواستند در مورد من بگویند ولی خب، یک مقدار به نظرم خوشایند نبود. درواقع من کمک‌شان کردم که فرار کنند و در آن ماجرا پا روی شانه‌های من گذاشتند و فرار کردند.

پس فردی که در کتاب گفته می‌شود فرار نمی‌کند خود شما هستید؟

بله. چون من آن موقع نمی‌دانستم که برادرم شهید شده‌است. آقای یدا... مطلق معلمی از قم هم با ما اسیر بودند. من با ایشان مشورت کردم و گفتند اگر بروی ممکن است برادرت را اعدام کنند.

پس خود شما هم یک پای ماجراهای روایت‌شده در کتاب هستید.

زمانی که آقای سعیدزاده را به زندان آوردند فضا به‌شدت خشن، خشک، بی‌روح و رعب‌آور بود. چون منافقین برای این‌که بچه‌ها را بترسانند معمولا هر ماهی دو سه نفر را می‌بردند اعدام می‌کردند. فضای زندان به‌شدت امنیتی و ترسناک بود و بین ما کسانی بودند که خبرچینی می‌کردند؛ یعنی یک نماز خواندن را فوری گزارش می‌دادند و همان نماز خواندن ممکن بود باعث اعدامت شود. آقای سعیدزاده هم احتیاط می‌کرد و اصلا نمی‌گفت که کی و چه‌کاره است. ما فکر می‌کردیم او هم مثل بقیه محلی‌ها دستگیر شده؛ نمی‌دانستیم از بچه‌های سپاه است، ولی اعتمادمان به او جلب شد. مشخص بود ایشان دلش با ماست. وقتی هم طرح فرار را مطرح کرد به من گفت چون وقتی بچه بودم در این روستاها دستفروشی کرده‌ام منطقه را به‌خوبی می‌شناسم. او مسلط بود و فاصله زندان تا سردشت هم ۴۰-۳۰ کیلومتر بیشتر نبود. من دوست داشتم از آنجا رها شوم ولی موضوع ترس از اعدام برادرم باعث شد که همراهش نروم ولی کمک کردم.

بعد از آن فرار چه شد که نوبت اعدام به شما نیفتاد؟

این بستگی به رفتار دولت داشت. تا قبل از ما مبادله مستقیم می‌کردند؛ منافقین از ما گروگان می‌گرفتند تا طرفدارهای خودشان را آزاد کنند. تا زمان بنی‌صدر مبادله مستقیم صورت می‌گرفت، یعنی ۱۰ تا اسیر می‌دادند و ۱۰ تا تروریست خودشان را از دولت پس می‌گرفتند؛ ولی در زمان شهیدرجایی دیگر مبادلات کلا قطع شد.

چرا این مبادله قطع شد؟

به نوعی داشتند به خودشان و حضورشان رسمیت می‌دادند. گویی یک گروه رسمی هستند که می‌شود با آنها مذاکره کرد. ضمن این‌که نیروهای بسیجی، نظامی و حتی مردم محلی را دستگیر می‌کردند و توقع داشتند با فلان تروریست که افراد زیادی را کشته، مبادله شود. دولت شهیدرجایی به این مبادلات پایان داد و رویه چنین شد اگر دولت یکی از آنها را اعدام می‌کرد، آنها هم اعدام می‌کردند. اگر دولت از طرفداران آنها را آزاد می‌کرد، آنها هم آزاد می‌کردند.

در روایت شما چند شخصیت مثل سعید، علی و مصطفی را که شخصیت‌های غیرتی هستند و برای ناموسشان و معیشت و آسایش آنان تلاش می‌کنند، به خوبی به غیرت جوانان کرد وصل کرده‌اید. به نظرم این هم یکی از ویژگی‌های خوب داستان بود.

کردها مردمی با غیرت هستند و تعصب خانوادگی دارند. این روزها هم شاهد همین غیرت و خانواده‌دوستی هستیم. کولبرها نمونه‌ای از غیرت مردمان کرد هستند که مثلا ۲۰۰ کیلو بار را از کوه‌ها بالا می‌برند و این به جز غیرت چی می‌تواند باشد؟ مطمئن هستم اگر شرایط بهتری فراهم شود، این قوم کرد و جوانان کرد بیشترین بهره و ثمره را برای کشور و اقتصاد و امنیت ما ایجاد خواهندکرد.

«عصرهای کریسکان» جنگ در خود شهر را به خوبی روایت می‌کند و مخاطب حس می‌کند هیچ امنیتی در شهر وجود ندارد و همان‌طور که فرد به خط مقدم می‌رود و هر لحظه ممکن است شهید شود، اینجا هم تمام خانواده انگار وسط جنگ هستند.

بله. از ابتدای انقلاب بحث اسلحه فروش و قاچاق اسلحه و فشنگ و انفجارهایی که رخ می‌داد، همین احساس وجود داشت. از یک سو عراق شهرها را مورد حمله قرار داده‌بود و از سوی دیگر گروهک‌های منافق از ناامنی شهرها بهره می‌گرفتند و اموال مردم را غارت می‌کردند. این احساس وقتی به اوج رسید که بمباران شیمیایی آغاز شد.

احساس خودتان به کتاب چیست؟

چینش روایت‌ها در کتاب باید به شیوه‌ای باشد و طوری پرورش پیدا بکند که یکدستی آن حفظ شود و سیرصعودی و هیجانی روایت از بین نرود. برای من کل کتاب ارزشمند است؛ ولی بازخورد خوانندگان نشان می‌دهد از آن، توقع رمان داشتند.

من در این کتاب می‌توانستم روایت را در موقعیت‌های متفاوت پیش ببرم؛ بنابراین روایت داستان دست من نیست، دست اتفاقاتی است که افتاده. ولی با وجود این فکر می‌کنم توانسته‌ام شاکله اصلی داستانی را حفظ کنم.

کدام قسمت را بیشتر دوست داشتید؟

قسمت فرار از زندان برایم هیجان‌انگیز است، چون خودم درگیر بودم. وقتی که ایشان رفتند تا ۲۴ ساعت من تب و لرز داشتم که این قضیه لو نرود. صدای پارس سگ‌ها که می‌آمد، من فکر می‌کردم، گرفتار شدند. ضمن این‌که می‌ترسیدم ایشان عامل نفوذی باشند، یعنی اصلا نرفته و آمده‌باشد من را لو بدهد. تمام این توهمات و دلهره‌ها با من همراه بود تا این‌که روز بعد مشخص شد فرار ایشان موفقیت‌آمیز بوده برای من هیجان‌انگیز و نگرانی‌ام را کم کرد.

در این مدت که کتاب منتشر شده و به دست خواننده رسیده‌است چه بازخوردهایی داشتید؟

خوانندگان عموما دوست داشتند. معمولا سیر داستان برایشان جالب و متفاوت بود. مخصوصا موضوع کردستان برایشان جالب بود چون کمتر بیان شده و بکر و ناشناخته‌است. ضمن این‌که می‌گویند خیلی نرم اطلاعات گروهک و مباحث ایدئولوژیک و... را ارائه کرده‌ام؛ هم اطلاعات جغرافیایی منطقه، هم مسائل جنگ، هم نزاع‌های درون گروهی و شرایط مردم، داستانی بودن، روایت تاریخی و هم بکر بودنش توانسته نظر مخاطبان را جلب کند.



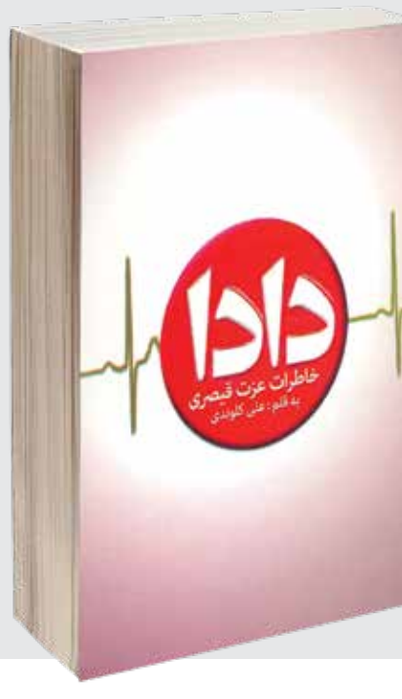
جولان واژه‌ها در غرب

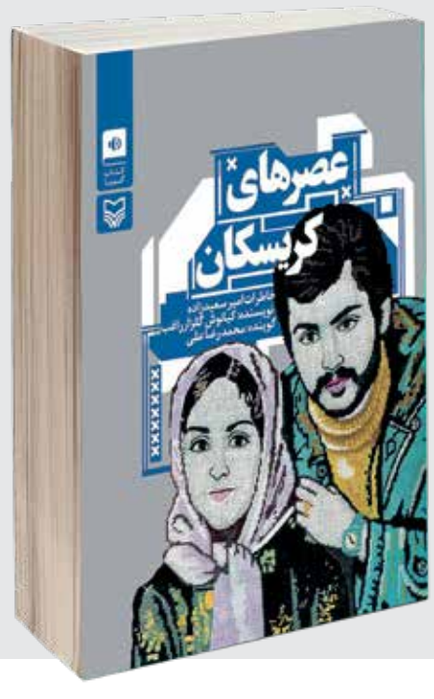
درباره ۳ کتاب از رزمنده‌های غرب کشور در سال‌های دفاع مقدس

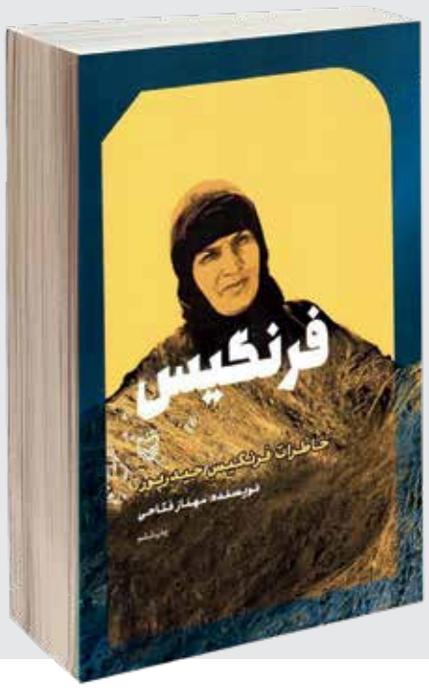
باید «عصرهای کریسکان» را هم به فهرست کتاب‌های درباره رزمنده‌های غرب کشور اضافه کرد. تعدادشان هم ست؛ آن‌قدر سلحشوری کرده‌اند مردمان آن دیار که در تاب هم نمی‌شود به طور کامل روایت‌شان کرد. پیش از ای کریسکان در سال‌های اخیر کتاب «فرنگیس» نیز از ت مردم غرب کشور بسیار موردتوجه قرار گرفت و ازقضا رهبر انقلاب نیز با نویسنده و راوی آن دیدار کردند. فرنگیس را مهناز فتاحی نوشته بود؛ کتابی که روایت دلیری‌های فرنگیس حیدرپور، شیرزن خطه گیلان‌غرب بود.

فرنگیس بارها چاپ و خوانده شده است؛ کتابی در ستایش مقاومت زنان ایرانی در برابر مهاجمان بعثی در دوران دفاع‌مقدس و نمایان‌گر مجاهدت‌های کردها در مقابل بیگانه.

علاوه بر این دو از کتاب «دادا» نیز می‌توان دراین‌باره یاد کرد؛ از مقاومت مردم غرب کشور. دادا مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه از دوران جنگ از خاطرات عزت قیصری است که با زبانی ساده و روان نگاشته شده‌اند. «رگ‌های آویزان»، «چادر»، «جنگجو»، «نبض معلم»، «مین تخم‌مرغی»، «ترور»، «گردنه گاران»، «اعزام از سنندج»، «سقفی هلالی»، «مقنعه»، «پناهگاه»، «گیسوان بافته»، «زغال»، «برگ درخت»، «ننه درختان»، «سفره مولا»، «دستان تاول‌زده» عنوان‌های برخی از داستان‌های این کتاب هستند. این داستان‌ها با هدف روایت‌کردن زندگی واقعی و بحران‌های آن دوران برای مخاطبان به‌ویژه جوانان نگاشته شده است.







عنوان پنل	زمان برگزاری	محل برگزاری
کردستان، تقریب مذاهب و وحدت اسلامی	۹-۱۱	سالن شماه دو
صبر و مجاهدت زنان کرد در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی	۱۰-۱۲	سالن اندیشه
ظرفیت های اقتصادی و جغرافیایی مناطق کردی	۱۱-۱۳	سالن شماه دو
سلحشوری کردها در حفاظت از مرزهای ایران	۱۴:۳۰-۱۶:۳۰	سالن اندیشه
آموزش زبان کردی در دانشگاه کردستان، دستاوردها و دورنمای آن	۱۵-۱۷	سالن شماه دو
جوانان کرد و گام دوم انقلاب اسلامی	۱۶:۳۰-۱۸:۳۰	سالن اندیشه
فرصت های نهفته در فرهنگ، هنر و ادبیات کردی	۱۷-۱۹	سالن شماه دو